

The Nature and Effects of the Additional Conditions

Seyyed 'Ali 'Alavi Qazvini^{1}, Ja'far Ramazani²*

1. Associate Professor, Faculty of Law, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran
2. Ph.D Student, Private Law, Faculty of Law, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran

(Received: December 14, 2019; Accepted: June 30, 2020)

Abstract

The additional conditions are relatively new legal institution that have a special place in today's complex transactions and are based on the principle of autonomy and freedom of contract used by individuals in contracts. Islamic jurists and legal scholars have different views on the nature, validity, nullity and effects of these terms. While some regard them as basically null and void or as elementary conditions, another group regards they are binding like conditions stipulated in the contracts. Reviewing the nature and effects of these types of conditions and relying on absolute jurisprudential principles, this study proves that are binding terms and conditions.

Keywords: Additional Conditions, Contract, Review

* Corresponding Author, Email: saalavi@ut.ac.ir

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰
صفحات ۹۹۷-۱۰۲۴ (مقاله پژوهشی)

ماهیت و آثار شروط الحاقی

سید علی علوی قزوینی*^۱، جعفر رضوانی^۲

۱. دانشیار، دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۰)

چکیده

شروط الحاقی از نهادهای حقوقی نوظهوری است که در معاملات پیچیده امروزی جایگاه خاصی دارد و مبتنی بر اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادی در قراردادها به کار می‌رود. فقیهان و اندیشمندان حقوقی در مورد ماهیت، صحت و بطلان و آثار آن اختلاف دارند و درحالی که دسته‌ای آن را از اساس باطل یا از شروط ابتدایی می‌دانند، گروهی دیگر این دسته از شروط را همانند شروط ضمن عقد لازم‌الوفا می‌انگارند. این مقاله با بررسی ماهیت و آثار این نوع شروط و با تکیه بر قواعد مسلم فقهی، بر الزام‌آور بودن آن صحنه می‌گذارد.

واژگان کلیدی

الحاقی، بازنگری، شروط، قرارداد.

۱. مقدمه

واژه شرط از اصطلاحاتی است که در معنی و مفهوم آن اختلاف زیادی شده است. در علوم مختلف از آن تعریف شده و اهمیت فراوانی در زندگی روزمره مردم دارد، چراکه روابط حقوقی اشخاص اغلب مبتنی بر شروط است و از کاربردی‌ترین واژه‌های حقوقی در معاملات مردم است، به طوری که کمتر قراردادی بدون شرط و التزامات طرفین تنظیم می‌شود. بخش عمده‌ای از قراردادهای امروزی را شروط مندرج در آنها تشکیل می‌دهد؛ چه این قرارداد یک قرارداد ساده فروش یک کالای مصرفی باشد، یا قرارداد بین‌المللی که ابعاد مختلفی مدنظر قرار می‌گیرد و شروط پیچیده و درخوری برای اجرایی کردن قرارداد لحاظ می‌شود. وقتی که قرارداد چندوجهی و اجرای مفاد آن مقتضی مدت زمان طولانی است، شروط اهمیت مضاعفی می‌یابد. امروزه با توجه به پیچیدگی جامعه و روابط اجتماعی، حتی عقد شبه‌عبادی نکاح هم بدون قید و شرط منعقد نمی‌شود و از شکل ساده و سستی خود فاصله زیادی گرفته است.

قید و شرط‌های قرارداد آنچنان اهمیت دارند که گاهی طرفین حتی بعد از انعقاد قرارداد هم به فکر درج آن در عقد به سود خود و به منظور جلوگیری از برخی مشکلات و مسائل می‌افتند. در این تحقیق در مورد ماهیت شروط الحاقی و احکام آنها بحث می‌شود و نظریات مختلف در مورد ماهیت و آثار آن نقد و بررسی می‌شود.

۲. مفهوم شرط الحاقی

شرط در لغت به معنای لازم نمودن امری در خرید و فروش (بیع) یا هر عقد و پیمان و یا ملتزم شدن به آن است. جمع آن شروط و شرایط است و اگر به تحریک باشد، به معنی علامت و نشان است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲: ۳۶۸).

در برخی کتاب‌های لغت علاوه بر معنای رایج یادشده، به الزام و التزام در امری از امور نیز معنی شده و شرط کردن به معنای بستن و ربط دادن آمده است (رضا، بی‌تا، ۳۰۵ - ۳۰۴؛ معلوف، بی‌تا: ۳۸۲).

نحویین شرط را به معنای آوردن امری بر امر دیگر توسط ادات آن تعریف کرده‌اند (ابن‌عباد، ۱۴۱۴ق، ۴۶۰؛ معلوف، بی‌تا: ۳۸۲). می‌گویند: جمله شرطیه متضمن دو عبارت است که در اصل دو جمله بوده‌اند؛ سپس با وارد کردن ادات شرط، یکی به دیگری ربط داده می‌شود که عملاً یک جمله شرطیه شکل می‌گیرد که اولی سبب یا قید و دومی مسبب یا مقید محسوب می‌شود (جمال‌الدین، ۱۴۲۶ق: ۲۵۶).

در فلسفه و کلام، شرط به معنای چیزی است که امری به آن متوقف است (الباستانی، بی‌تا: ۴۶۰).

شرط در نزد اصولیین در دو جا به کار می‌رود؛ یکی در مورد مفهوم جمله شرطیه که می‌گویند: آیا جمله شرطیه مفهوم دارد یا خیر؟ به تعبیر دیگر، «آیا جمله شرطیه همان‌طور که با فرض ثبوت بر ثبوت امری دلالت می‌کند، بر منتفی شدن حکم در صورت منتفی شدن شرط نیز دلالت دارد یا خیر؟» (آخوند خراسانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۶۷).

دوم در بحث مربوط به واجب مطلق و مشروط که واجب مطلق متوقف بر امر اضافی بر اموری که در تکلیف معتبر است، مانند علم و عقل و قدرت و بلوغ نیست؛ ولی واجب مشروط به امری زائد بر آنچه گفته شده، مشروط است (آخوند خراسانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۳۷).

۲،۱. شرط در فقه

در فقه با اینکه از همان ابتدای شکل‌گیری مباحث آن، شروط در معامله مورد بحث بوده و در حدیث نبوی مشهور «المؤمنون عند شروطهم» مورد استفاده فقها قرار گرفته، مع الوصف تا قبل از شیخ انصاری موضوع شرط به تفصیل مورد بحث قرار نگرفته است. البته شهید اول در کتاب *التقواعد و الفوائد* اقسام شرط را تبیین کرده و تعریفی از آن ارائه داده (شهید اول، ۱۴۰۰ق، ج ۲: ۲۵۸) و ملا احمد نراقی هم به‌عنوان «شروط ضمن العقد» به آن پرداخته است (نراقی، ۱۴۱۷ق: ۱۲۸).

به نظر می‌رسد که شرط با همه گستردگی که در علوم مختلف دارد، در اصل یک معنای جوهری و حقیقی بیشتر ندارد و آن عبارت است از ربط و وابستگی و پرواضح است که

در ارتباط داشتن حداقل دو امر مطرح است و نمی‌توان در مورد یک چیز مفهوم ربط را در نظر گرفت. بنابراین همان‌طور که در امور عینی ربط داشتن دو چیز مطرح می‌شود، در امور حقوقی و اعتباری هم باید قائل به وجود دو پدیده حقوقی بود تا بتوان مفهوم ربط و وابستگی را تصور کرد.

اگر در معامله‌ای شرطی آورده شود، به مفهوم ربط پیدا کردن التزامی به التزام دیگر است؛ به طوری که اگر آن امری که شرط شده است، تحقق پیدا نکند، التزام کسی که شرط به نفع او شده است، از بین خواهد رفت. این ربط و اناطه و پیوند و پیوند دادن، یا به معنی مشروط شدن خود عقد به شرط است و این در صورتی است که شرط به معنای التزام مشروط‌علیه باشد که در این صورت اگر مشروط‌علیه به شرطش عمل نکند، برای مشروط‌له حق فسخ ثابت می‌شود و یا منظور این است که التزام بر شرط معلق می‌گردد، به این صورت که عقد به طور مطلق واقع می‌شود؛ ولی لزومش مشروط به شرط مقرر است و بدون آن برای مشروط‌له حق فسخ ثابت خواهد بود؛ همان‌طور که در التزام به اوصاف مبيع (شرط صفت) این‌گونه است؛ یعنی در شرط صفت در صورت تخلف، صرفاً خیار ثابت می‌شود و التزام به اوصاف چون به معنی تعلیق بیع به آنها است، باطل است^۱ (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۷: ۳۵۵؛ با تلخیص).

از اینجا معلوم می‌شود که تعبیر به شروط ضمن عقد نمی‌تواند دقیق باشد، چرا که هر شرطی راجع به قراردادی شود، حتماً در ضمن آن قرار دارد و نمی‌توان شرط را موجودی مستقل فرض کرد و چون همیشه ضمن عقد ذکر می‌شود، از این رو همه شروط ضمنی است. شروط ابتدایی در حقیقت نوعی وابستگی به عقد دارند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. حال این شرطی که همیشه ضمنی است، گاهی همراه با عقد به طور صریح یا غیر صریح آورده می‌شود و گاهی بعد از انعقاد قرارداد به عقد ملحق می‌شود و در ضمن آن

۱. الثانی: من معنی الشرط فی العقود أن یكون الالتزام معلقاً علیه بحيث ان العقد انما وقع مطلقاً و لکن کونه لازماً مشروط بشرط فیدونه ینتبت الخیار للمشروط له و هذا کما فی اشتراط الأوصاف الخارجیة و نحوها و قد ذکرنا فی محله سابقاً أنه لا معنی للالتزام بالأوصاف الا تعلیق البیع بها أی بیع علی تقدیر وجود الصفة الخاصة للمبیع ...

قرار می‌گیرد. برای مثال گاهی طرفین از همان ابتدا هنگام فروش خودرویی شرط می‌کنند که فروشنده اقدام به تعمیر اساسی آن کند و سپس به خریدار تحویل دهد و گاهی بعد از گذشت یک هفته از انجام معامله بر فروشنده چنین شرطی می‌شود و او ملتزم می‌گردد که چنین عملی را انجام دهد. برخی حقوقدانان در قالب «نحوه اتصال شرط به عقد» به این موضوع پرداخته و بدین ترتیب شرط را به مصرح و ضمنی و الحاقی تقسیم کرده‌اند (شهیدی، ۱۳۸۷: ۴۰)، البته تقسیم دقیق‌تر آن است که گفته شود: شرط یا حین انعقاد عقد به آن متصل می‌شود و به تعبیر دیگر همزمان با ایجاد عقد وجود پیدا می‌کند یا اینکه بعد از تحقق عقد به آن ملحق می‌گردد که در صورت اول شرط می‌تواند مصرح یا ضمنی باشد (منظور از ضمنی در ضمن بودن شرط در عقد نیست؛ چراکه همان‌طور که گفته شد، همه شروط ضمنی اند و وجود مستقلی ندارند)؛ صورت دوم (شرط الحاقی) هم می‌تواند به مصرح یا ضمنی تقسیم شود؛ هرچند تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است.

۳. مفاهیم مشابه

۳.۱. تعدیل قرارداد

منظور از تعدیل، همان‌طور که از نامش پیداست، آن است که عوضین مورد تعهد متعادل شوند. مسلماً فرض این است که قرارداد در زمان انعقاد و در شرایط عادی متعادل است و هر کس براساس توان و شایستگی و اهلیتی که از آن برخوردار است، می‌تواند قرارداد متوازنی را منعقد کند؛ «با وجود این گاه در قراردادهایی که اجرائشان به طول می‌انجامد، حوادثی غیرمنتظره، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل پیشگیری روی می‌دهد که تعادل تعهدات قراردادی و عدالت معاوضی حاکم بر عقد را به شدت خدشه‌دار ساخته، اجرای تعهد را برای یکی از متعاهدین بسیار دشوار یا پرهزینه می‌کند، به گونه‌ای که انعقاد چنین قراردادی در وضعیت جدید، عرفاً به شوخی میماند» (بیگدلی، ۱۳۹۲: ۲۳).

مفاد قرارداد ممکن است به اختیار دو طرف یا درخواست یکی از آنها و تصمیم دادگاه یا به حکم قانون تعدیل شود، بنابراین تعدیل قرارداد به اعتبار سبب آن را می‌توان به قراردادی و قانونی و قضایی تقسیم کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۳: ۷۳).

تعدیل قراردادی خود دو گونه است؛ چراکه گاهی دو طرف در متن قرارداد پیش‌بینی‌های لازم برای تعدیل قرارداد را در صورت حدوث عوامل غیرقابل پیش‌بینی یا قابل پیش‌بینی اجمالی بدون پیش‌بینی تفصیلی می‌کنند؛ که در قراردادهای پیمانکاری دولتی در خصوص افزایش تورم و افزایش دستمزد کارگران بسیار رایج است و گاهی پس از انعقاد قرارداد و حدوث عوامل پیش‌بینی‌ناپذیر، دو طرف با تکیه بر عدل و انصاف و با حسن نیت قرارداد منعقدشده قبلی را بازنگری کرده و بر تعدیل آن تراضی می‌کنند که به هر حال سبب تعدیل قرارداد است؛ هرچند از قرارداد اصلی ناشی نشده، بلکه بعداً بر آن تراضی کرده‌اند.

در نفوذ و اعتبار نوع اول تعدیل قراردادی تردیدی وجود ندارد و موضوع بلاشک مشمول آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است؛ ولی در مورد نوع دوم تردیدهایی وجود دارد که ناشی از این واقعیت است که قرارداد اصلی تمام‌شده محسوب شده و آثار خود را بر جای گذاشته است و آنچه بعداً مورد توافق قرار می‌گیرد، فاقد اثر است و تعهد ابتدایی محسوب می‌شود؛ اما نباید در نفوذ و اعتبار این‌گونه قراردادها هم تردید کرد. در این زمینه یکی از حقوقدانان گفته است: «... تعدیل قرارداد اصلی باز هم ناشی از حکومت قصد مشترک بر «قاعده قراردادی» است. در توجیه این اعتبار می‌توان چنین تحلیل کرد که دو طرف شروط نامناسب را به تراضی اقاله کرده‌اند و به جای آن قرارداد دیگری بسته‌اند و نتیجه این دو عمل حقوقی اصلاح قرارداد نخستین است (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۳: ۷۴).

در مقایسه تعدیل قرارداد با شروط الحاقی می‌توان گفت که در تعدیل بیشتر ارکان عقد که عوضین است، مورد زیاده یا نقصان قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که در شرط الحاقی توجه بیشتر به سوی ضوابط عقد منعقدشده منعطف است؛ هرچند در تعدیل قرارداد هم می‌توان شرایط را تغییر داد یا اینکه شروط جدیدی به‌منظور تسهیل طرفی که متضرر است، در نظر گرفت؛ که اگر چنین باشد و همراه با تعدیل عوضین صورت گیرد، شرط الحاقی می‌تواند در دایره تحول تعدیل قرار گیرد، اما به‌طور کلی وقتی صحبت از شرط الحاقی می‌شود، نوعاً بدون تجدیدنظر در عوضین است و شرطی به قرارداد اضافه می‌شود که قبلاً نبوده است.

۳,۲. الحاق به عقد

الحاق به عقد به این معناست که بعد از تحقق عقد و اتمام آن بر مقدار عوضین یا یکی از آنها بیفزایند یا اینکه شرط خیار یا مدت آن را اضافه کنند یا خیار شرط به آن ملحق کنند یا اینکه بیع نقدی را به مؤجل تبدیل کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۶۷).

هدف از الحاق به عقد فرار از ربا بوده است؛ برای مثال در معامله دو شیء هم جنس پس از انعقاد قرارداد که لزوماً به سبب دوری از ربا باید مساوی می بودند، مقداری به عنوان ثمن یکی از آنها اضافه می کردند تا به زعم خود از معامله ربوی فرار کنند! مثلاً اگر مورد معامله و عوضین ۱۰ کیلو گندم بود، پس از معامله و تبادل آنها، یکی از طرفین دو کیلو اضافه به طرف دیگر می داد و چون خارج از عقد، پرداخت شده است، بیع متجانسین متفاضلین بر آن صدق نخواهد کرد!

برعکس الحاق به عقد، حطّ ثمن مطرح بوده است که با هدف جلوگیری از اعمال حق شفیع توسط شفیع صورت می گرفت؛ به این صورت که مشتری و فروشنده ثمنی را بیش از آنچه مورد نظر بود، مورد توافق قرار می دادند و عقد را بر آن منعقد می کردند و پس از عقد، فروشنده آن مقداری را که زیادت از میزان مورد توافق بود، ساقط می کرد و بدین طریق شریک را در اعمال حق شفیع دچار مشکل می کردند، چراکه باید برای مالکیت بر حصه شریک خود قیمت مذکور در مورد معامله نه قیمت بعد از اسقاط را پرداخت می کرد.

نظر فقیهان بطلان چنین حیللهایی است. علامه در این باره گفته است: اگر به ثمن یا مثنم افزوده شود یا خیار شرط یا مدت یا میزان آن دو [خیار فسخ یا مدت] زیاد شود؛ چنانچه بعد از لزوم عقد باشد، ملحق به عقد نمی شود، زیرا اگر زیاد کردن ثمن ملحق به عقد شود، بر شفیع واجب است که همه آن را بدهد؛ تالی [کل ثمن را دادن] بالاجماع باطل است و همچنین است حکم مسئله در رأس المال سلم و مسلم فیه و مهریه و غیر اینها و نیز اگر در مدت خیار مربوط به ثمن و غیر آن کم کنند، ملحق به عقد نمی شود تا شفیع آنچه در عقد ذکر شده است، نه باقی مانده بعد از اسقاط را اخذ کند و شافعی هم همین را گفته است (علامه حلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۰: ۳۰۲).

در مقایسه شرط الحاقی با الحاق عقد باید گفت که الحاق به عقد اعم از شرط الحاقی است و بین این دو عنوان عموم و خصوص مطلق وجود دارد و این مطلب روشن است، زیرا در الحاق به عقد اضافه کردن یکی از عوضین یا مدت (اجل) برای پرداخت یکی از آنها علاوه بر الحاق شرط مطرح است؛ در حالی که در شرط الحاقی بحث صرفاً در مورد الحاق خود شرط و متصل کردن آن به عقد است و موضوعات دیگر را در برنمی‌گیرد. البته اگر بحث الحاق به عقد را منحصر در افزایش و کاهش عوضین بدانیم که به نظر در فقیهان فقط همین مورد نظر بوده است، در این صورت بین مفهوم آن و مفهوم شرط الحاقی تباین به وجود می‌آید و وجه مشترکی جز از حیث الحاق وجود نخواهد داشت.

۳،۳. تاریخچه بحث

بحث مربوط به الحاق به عقد که شروط را هم در برمی‌گیرد، هنگام تفسیر آیه ۲۴ سوره نساء آغاز شده است. این آیه می‌فرماید که: و زنانی که از آنها استمتاع می‌ورزید، واجب است که مهر آنها را بپردازید و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده‌اید. خداوند دانا و حکیم است.

صرف نظر از اینکه این آیه مربوط به ازدواج دائم است یا موقت؛ که بین مفسران اهل سنت و شیعیان اختلاف است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۳: ۱۶۵؛ فخر رازی، (بی تاریخ) ج ۹: ۵۴)، در خصوص اینکه آیا کاهش یا افزایش مهریه بعد از تحقق عقد و تعیین مهر امکان دارد یا خیر؟ بین علما اختلاف نظر وجود دارد و همین موضوع زمینه‌ای برای بحث الحاق به عقد شده است.

روایات امامیه هم در خصوص این آیه و اینکه بتوان مهر یا مدت را بعد از عقد کم و زیاد کرد، مختلف است. در یکی از روایات ابی بصیر از ابی جعفر (امام باقر(ع)) از متعه سؤال کردند؛ در جواب فرمودند که بعد از سپری شدن اجل، می‌توانی به او بگویی که مدتی دیگر حلالش باشد، در صورتی که رضایت بدهد (اشعری، ۱۴۰۸ق: ۸۱).

در روایت دیگری محمد ابن مسلم از امام صادق(ع) در مورد آیه مزبور سؤال می‌کند

که می‌فرماید: آنچه که زوجین بعد از نکاح توافق می‌کنند، جایز است و اگر موضوعی باشد که قبل از نکاح است، جایز نیست؛ مگر به رضایت زوجه (اشعری، ۱۴۰۸ق: ۸۱).

شیخ طوسی اولین فقیه امامیه بوده که در مورد شروط الحاقی و زمان اتصال شرط به عقد بحث کرده است (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق: ۴۹۳). بعد از او شهید در قواعد و سپس نراقی در *عوائد الایام* این بحث را تحت عنوان لزوم یا عدم لزوم تقارن شرط با عقد دنبال کرده‌اند و شیخ انصاری در مبحث شروط ضمن عقد با تفصیل بیشتری به شروط ضمن عقد و ضرورت ذکر شرط در متن آن پرداخته و در این خصوص گفته است: «شرط هشتم [از شروط صحت شرط ضمن عقد] آن است که در متن عقد به آن ملتزم شوند؛ پس اگر قبل از عقد بر آن توافق کنند، طبق نظر مشهور، در التزام مشروط به کفایت نمی‌کند؛ بلکه خلافی در این خصوص وجود ندارد؛ مگر آنچه از ظاهر [کتاب] خلاف و مختلف [شیخ طوسی] به دست می‌آید ...» (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۳: ۳۱). شارحان بعدی با نقد نظرهای وی این بحث را ادامه داده و در مورد شروطی که قبل یا بعد از عقد ذکر می‌شود، نظرهای مختلفی را ارائه کرده‌اند.

در مورد خیار مؤخر از عقد هم بحث‌های مختلفی مطرح شده است و اغلب بین فقیهان اختلاف نظر وجود دارد که مدت خیار می‌تواند متصل یا منفصل از عقد باشد یا خیر؟ منظور از اتصال و انفصال در این مبحث زمان اجرای حق ناشی از شرط بوده است؛ به این معنی که ممکن است عقدی منعقد و خیار شرط از زمان انعقاد شروع شود یا اینکه مدتی بعد از آن (مثلاً بعد از یک ماه) آغاز شود که البته با بحث الحاق متفاوت است؛ زیرا شرط در این مبحث همزمان با عقد تحقق می‌یابد؛ لیکن اعمال حق ناشی از شرط از عقد منفصل است. شهید اول در این زمینه گفته است: «شرط کردن مدتی [برای خیار شرط] مؤخر بر عقد جایز است و برای طرفین لازم‌الاتباع است (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۳۶۰).

علاوه بر این، تغییر شروط ضمن عقد در غیر نکاح هم مورد بحث فقهای امامیه بوده است؛ مثلاً در خصوص رفع خیار (اسقاط خیار) چنانچه بعد از عقد هم بر آن توافق کنند،

مانعی وجود ندارد. در این خصوص ابن جنید گفته است: در برخی روایات آمده که بیع بین معامله‌کنندگان تحقق ندارد؛ مگر اینکه [از مجلس عقد] متفرق شوند، جز بیع خیار، یعنی شرط بعد از عقد! (ابن جنید، ۱۴۱۶ق: ۱۷۰).

۳،۴. ماهیت شروط الحاقی و آثار آن

همان‌طور که در مقدمه گفته شد، شرط مفهومی غیرمستقل است که بین دو تعهد ربط می‌دهد و بنابراین باید در ضمن قرارداد وجود پیدا کند. تقیید شروط به ضمن عقد ضروری نیست؛ چراکه همه شروط باید در عقد باشند. وقتی بحث شروط مطرح می‌شود، دامنه گسترده‌ای از قیود و تعهدات را در برمی‌گیرد. از شروط ضمن عقد مصطلح گرفته (فعل، نتیجه و صفت) تا شروطی که حق فسخ برای یکی از طرفین یا برای شخص ثالث، ایجاد می‌کند و به خیار شرط معروف است یا خیار مربوط به بیع شرط که همه اینها در ضمن عقد تحقق می‌یابد. به نظر می‌رسد که قید شروط ضمن عقد به‌عنوان مزبور به این سبب بوده است که اینها اعمال یا نتایج را در برمی‌دارند که می‌توانست به‌صورت مستقل هم باشند، ولی در ضمن عقد قرار گرفته‌اند. در واقع شرطی که برای فسخ معامله می‌شود یا شرط فعلی که در معامله می‌شود، هر دو در ضمن عقد قرار دارند و تفاوتی از این حیث نیست؛ اما شرط فعل نمود بیشتری دارد که می‌تواند مستقل هم باشد. با توجه به مطالبی که بیان شد، روشن می‌شود که تعریف شرط به مطلق الزام و التزام (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ ق، ج ۲: ۵۱۷) نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا شرط معنایی حرفی دارد که قائم به غیر است و نمی‌تواند از عقد جدا باشد. ملاحظه شرط عقد به‌صورت مستقل مانند آن است که «ارتباط» را بدون اینکه دو یا چند امر وجود داشته باشند، تصور کنیم. بدیهی است که چنین مفهومی وجود مستقلی نخواهد داشت و باید در ضمن امور دیگری تحقق یابد. البته شاید بتوان توجیه دیگری را برای این معنی (مطلق الزام و التزام) بیان کرد و آن اینکه منظور از مطلق الزام و التزام، مطلق شرط و شروط باشد که در آن الزام و التزام وجود دارد؛ اما ضمن عقد دیگر است. به بیان دیگر، هرچند شرط در ضمن امر دیگری که عقد باشد، قرار دارد، ولی در آن الزام و التزام وجود دارد و کسانی که شرط را به مطلق الزام و التزام معنی کرده‌اند، با التفات به اینکه در ضمن عقد دیگر

است، چنین اطلاقی را در نظر گرفته‌اند، یعنی هر نوع الزام و التزام ناشی از شرط. اگر جز این باشد، می‌توان بیع ساده‌ای را که در آن دو طرف بدون شرط مصطلح اقدام به انعقاد آن کرده‌اند، به معنی شرط در نظر گرفت!

به هر حال شروطی که برای عقد منظور می‌شوند، یا مقارن با عقد هستند یا غیرمقارن با آن. در صورت عدم تقارن یا اینکه قبل از عقد مورد توافق قرار می‌گیرند یا اینکه بعد از انعقاد عقد و پایان انشای آن با زمانی متأخر مورد توافق قرار گرفته و به عقد ملحق می‌شوند.

فقیهان در مورد ضرورت تقارن شرط با عقد اختلاف نظر دارند. از عبارات فقها می‌توان پنج نظریه را استنباط کرد.

۱. تقارن شرط با انشای عقد به‌طور مطلق لازم است. در این باره شهید اول گفته است: هر شرطی که مقدم یا مؤخر از عقد باشد، اثری ندارد. از آثار این قاعده آن است که اگر بر شرطی در گذشته توافق کنند، ولی هنگام انشای عقد آن را فراموش کنند، عقیده نزدیک به صواب این است که عقد باطل است^۱ (شهید اول، ۱۴۰۰ق، ج ۲: ۲۵۹).

۲. شروط قبل از عقد باطل است؛ اما شروط بعد از عقد، اگر عقد نکاح باشد، صحیح است و غیر از آن لازم‌الوفای نیست. این عقیده را می‌توان از سخنان بعضی فقها استنباط کرد^۲ (نراقی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۱).

۳. اگر بعد از عقد شرط شود، در هر نوع عقدی صحیح است و اگر قبل از آن باشد، باطل است. شیخ طوسی در این باره گفته است: «هر شرطی که مرد بر زن می‌کند، تنها بعد از عقد تأثیر دارد. پس اگر ابتدا شروط ذکر شوند و بعد عقد، شروط ذکر شده قبلی باطل‌ن‌اد

۱. قاعدة ۲۵۲: كل شرط تقدم العقد أو تأخر عنه فلا أثر له. و قد يظهر أثره في مواضع: منها: لو تواطئا على شرط، ففسيا حين العقد، فالأقرب أن العقد باطل.

۲. أو يكون ذلك مخصوصا بالنكاح، و قد دلت الأخبار على أن الشروط التي قبل النكاح يهدمها النكاح، فهي خارجة عن مقتضى الوفاء بالشرط، بالدليل.

و تأثیری ندارند. اگر آن را بعد از عقد تکرار کنند، بر اساس آنچه که شرط شد، لازم‌الوفای می‌شود»^۱ (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق: ۴۹۳).

در مورد این نظر صریح شیخ، عده‌ای در صدد تأویل شدند و گفتند که منظور از «بعد از عقد»، بعد از انشا و قبل از قبول است^۲ (عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۲۴۶).

این تأویل همان‌طور که برخی فقیهان گفته‌اند (نراقی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۱)، بسیار دور از ذهن است و قابل قبول نیست.

۴. شروط قبلی اگر عقد مبتنی بر آن باشد، صحیح است و اگر مبتنی بر آن نباشد، باطل است؛ اما شروط بعدی به‌طور مطلق باطل است. شیخ انصاری در این خصوص گفته است: «شرط هشتم [از شروط صحت شرط] این است که در متن عقد به آن ملتزم گردد، پس اگر قبل از عقد بر آن به‌طور مقدماتی توافق نمایند، بنا بر نظر مشهور کفایت در التزام نخواهد کرد؛ بلکه مخالفی در این مورد شناخته نشده است؛ غیر از آنچه که از ظاهر خلاف برداشت می‌شود. زیرا مشروط‌علیه اگر التزام خود به شرط را قبل از عقد انشا کرده باشد، یک التزام ابتدایی است که قطعاً واجب‌الوفای نیست؛ حتی اگر اثر آن انشاء در نفس ملتزم تا زمان عقد بلکه تا زمان حصول وفا و بعد از آن استمرار داشته باشد؛ مانند بقای اثر خواستن چیزی در زمانی که تا زمان حصول مطلوب انشاء شده است؛ اگرچه به ایقاع عقد مقرون به التزام آن وعده داده باشد؛ پس وقتی که آن را در عقد ذکر نمی‌کند، الزامی برای او حاصل نمی‌شود.

بله! ممکن است گفته شود که: زمانی که عقد با توافق ابتدایی طرفین بر شرط منعقد شود، آن شرط قید معنوی عقد است. پس وفا به عقد مزبور تنها با عمل به آن شرط تحقق می‌یابد و عقد بدون شرط یادشده تجارت بدون تراضی است؛ زیرا تراضی مقید به شرط واقع شده است» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۵۵).

۱. و کل شرط یشرطه الرجل علی امرأة، إنما یکون له تأثیر بعد ذکر العقد. فإن ذکر الشروط، و ذکر بعدها العقد، کانت الشروط التي قدّم ذکرها باطلة لا تأثیر لها. فإن کررها بعد العقد، ثبتت علی ما شرط.

۲. و الظاهر ان المراد بقوله فیها: (و ما کان بعد النکاح فهو جائز) ما وقع بعد الإيجاب سماء نکاحاً مجازاً.

۵. وفا به کلیه شروط مطلقاً واجب است؛ حتی اگر عقدی هم در کار نباشد؛ مگر شروط قبل از عقد نکاح که بالاجماع باطل است. در این باره گفته شده است: مقتضای عمومات وفای به عقد و «المؤمنون عند شروطهم» وفا کردن به هر شرطی است؛ چه اینکه قبل از عقد باشد یا بعد از عقد؛ بلکه حتی اگر عقدی هم در کار نباشد؛ مگر در جایی که شرط خیار باشد که لازمه اش وجود عقد است؛ [بدون وجود عقد، خیار شرط که به معنی اختیار فسخ معامله است، معنی ندارد]. چه اینکه مقارن با شرط باشد، یا آنکه قبل یا بعد از آن باشد. شرط قبل از نکاح بالاجماع خارج شده است؛ ولی غیر آن دلیلی بر خروجش از عمومات مذکور وجود ندارد؛ بلکه روایات زیادی به نفوذ شرط بعد از نکاح و ازدواج تصریح دارد^۱ (نراقی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۲).

طباطبایی یزدی هم در حاشیه بر مکاسب گفته است که: «در اینکه شرط ابتدائی [غیر مذکور در عقد] واجب العمل است یا خیر؟ باید گفت که: مقتضای قاعده، واجب الوفا بودن چنین شرطی است؛ زیرا شرط بر آن صدق می‌کند؛ چون شرط به معنای الزام و التزام بلکه مطلق جعل است» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۱۱۷).

آقای خوئی نیز معتقد به لازم الوفا بودن هر شرطی است. ایشان ضمن تأکید بر لازم الوفا بودن شروط ضمن عقد جایز، استدلالی را مطرح کرده است که شامل شروط ابتدایی هم می‌شود؛ در صورتی که عنوان شرط بر آن صدق کند. استدلال وی این است که: «عموم قاعده "المؤمنون عند شروطهم" شامل همه شروط است و اختصاص به شروط ضمن عقود لازم ندارد؛ بلکه هر چیزی که شرط بر آن صدق کند را در برمی‌گیرد؛ چه اینکه ضمن عقد لازم باشد یا ضمن عقد جایز؛ بلکه اگر شرط ظهور در ارتباط بین دو امر نداشت، ما معتقد به وجوب وفا به شروط ابتدائی می‌شدیم؛ ولی این گونه نیست؛

۱. إن مقتضى العمومات المتقدمة: وجوب الوفاء بالشرط مطلقاً سواء كان قبل العقد أو بعده بل لو لم يكن عقد أيضاً إلنا فيما كان شرطاً للخيار المستلزم للعقد، مقارناً للشرط «۲» أو قبله أو بعده؛ و قد خرج من ذلك ما كان قبل النكاح بالإجماع و أما غيره فلا دليل على خروجه، بل الأخبار الكثيرة مصرحة بنفوذ الشرط بعد النكاح و التزويج.

زیرا شرط ابتدائی در حقیقت شرط نیست و صرفاً وعده محض است^۱ (خویی، ۱۴۰۹ق: ۴۲).^۲

اما دیدگاه حقوقدانان هم در مورد شرط الحاقی یکسان نیست و به تبع آن در خصوص اعتبار و نیز آثار و نتایج آن اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی‌ها شرط الحاقی را قرارداد جدیدی می‌دانند که علی‌رغم ارتباطی که با عقد دارد، شرط ضمن عقد محسوب نمی‌شود، اگرچه لازم‌الوفاست. ایشان می‌گویند که: «اگر مفاد شرط با انشای جداگانه به وجود آید، ماهیتاً شرط ضمن عقد نخواهد بود و آثار و احکام شرط ضمن عقد نسبت به آن ثابت نخواهد بود، هر چند که به گونه‌ای با آن مرتبط باشد و از حیث ارتباط با عقد تشکیل شده قبلی، آثار و احکام خاصی داشته باشد. شرط ضمن عقد، همراه با انشای عقد مشروط و با همان قصد انشا می‌شود.

اگر منظور از شرط الحاقی قرارداد جدیدی باشد که با عقد پیشین مرتبط باشد، مانند قرارداد مربوط به چگونگی اجرای عقد سابق، چنین قرار دادی در حدود شرایط قانونی معتبر خواهد بود؛ اما چنین قرار دادی نمی‌تواند شرط ضمن عقد و دارای احکام و آثار آن باشد؛ زیرا فرض این است که چنین قراردادی همراه با عقد و به‌طور قید و وابسته به آن انشا نشده است تا از جهت ماهوی و آثار حقوقی بتوان آن را شرط ضمن عقد تلقی کرد.

اما اگر مقصود صرفاً درج شرطی ضمن عقد انشاشده قبلی به صورت ماهیتی وابسته به عقد قبلی، یعنی منشأ باشد؛ تحقق چنین شرطی با لحاظ اعتباری بودن عقد و شرط و نیز مکانیسم ارتباطی شرط و عقد، ممکن نخواهد بود؛ زیرا از یک طرف، عقد قبلاً به‌طور مطلق و بدون شرط انشا شده و تحقق یافته است و فرض این است که مجدداً به‌صورت مشروط انشا نمی‌شود تا شرط منضم به آن گردد. از طرف دیگر، اگر عقد مجدداً همراه

۱. لعموم قوله (ص) «المؤمنون عند شروطهم» فإنه غير مختص بالشروط في ضمن العقود اللازمة، بل يعم كل ما يصدق عليه الشرط سواء أكان في ضمن عقد لازم أم جائز بل لو لم يكن الشرط ظاهراً في نحو ارتباط شيء بشيء، لقلنا بوجود الوفاء بالشروط الابتدائية؛ لكن الأمر ليس كذلك باعتبار ان الشرط الابتدائي ليس شرطاً في الحقيقة، وإنما هو وعد محض.

۲. همچنين رك: ابن براج، ۱۴۱۱ق: ۵۴؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق: ۱۷۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۲۴: ۱۶۸.

شروط انشا شود، در این صورت عقد مطلق سابق به عقد مشروط مبدل شده است و الحاق شرط به عقد قبلی منتفی و این صورت خارج از فرض خواهد بود» (شهیدی، ۱۳۸۷: ۵۵).

بعضی هم این گونه شروط را علاوه بر لازم‌الوفای بودن، از دسته شروط ضمن عقد دانسته و گفته‌اند: «هر گاه دو طرف قرارداد درباره مفاد و چگونگی اجرای تعهدهای ناشی از آن، توافق جدیدی کنند، برای مثال، بر میزان دستمزد در قرارداد بیفزایند یا موعدی برای پرداخت بهای کالای فروخته شده معین سازند، می‌توان توافق جدید را از شروط قرارداد پیشین دانست؛ زیرا بدین وسیله قرارداد را طرفین اصلاح کرده‌اند و همین اندازه ارتباط کافی است که نام «شرط» بر آن نهاده شود» (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۲۹).

یکی از اساتید هم ضمن تقسیم قرارداد به اصلی و تبعی و با این اعتقاد که قرارداد تبعی همان شرط است، رابطه آن با عقد اصلی را یکی از سه حالت زیر را دانسته است:

«۱. پیش از عقد واقع شود. ۲. ضمن عقد شرط شود. ۳. بعد از عقد به آن ملحق شود [شرط الحاقی] ... در شرط الحاقی، طرفین بعد از انعقاد قرارداد توافق می‌کنند که در قراردادی که منعقد کرده‌اند، یعنی با همان اراده‌ای که قرارداد اصلی را به وجود آورده‌اند، قرارداد را تکمیل کنند. بنابراین طرفین قرارداد، درباره چگونگی اجرای تعهدهای ناشی از قرارداد، توافق جدیدی می‌کنند و لذا این اراده معطوف به اراده قبلی است. در واقع، قرارداد تبعی جدید راجع به قرارداد قبلی و بر آن تأثیرگذار است. برای مثال، طرفین بر میزان دستمزد معین شده قبلی افزوده و یا موعدی برای پرداخت بهای کالای فروخته شده معین می‌سازند و یا محل تسلیم را که قبلاً معین شده تغییر می‌دهند. مثلاً شرط در قرارداد این بود که ظرف شش ماه ثمن پرداخت شود و براساس این قرارداد تبعی، آن شرط تغییر یافته، مبنی بر اینکه ثمن تا هشت ماه پرداخت گردد و یا قرار بر این بوده که کالا در محل «الف» تسلیم شود و سپس بر محل «ب» توافق می‌کنند» (محقق داماد، ۱۳۸۸: ۵۲۱ - ۵۲۰).

بنابراین شرط الحاقی در نظر حقوقدانان لازم‌الوفاست، اگرچه در مورد اینکه بتوان آن را شرط ضمنی دانست یا نه، اختلاف نظر وجود دارد.

ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که شروط الحاقی در صورتی در عقد گذشته

تأثیر می‌گذارند که در زمان انشای خود صحیح باشند و چنانچه از دسته شروط باطل باشند، هیچ تأثیری در عقد سابق نخواهند داشت؛ اعم از اینکه از دسته شروط باطل غیرمبطل باشند (موضوع ماده ۲۳۲ قانون مدنی) یا از جمله شروط باطل مبطل (موضوع ماده ۲۳۳ قانون مدنی). ضمن اشاره به اینکه دلیل عدم بطلان در دسته اول واضح است، در خصوص دسته دوم شایان ذکر است که شرطی که باطل باشد، چون در زمان عقد جزئی از عقد نبوده و الصاقی به آن نداشته است، از این رو فساد آن اثری در قرارداد اصلی نمی‌گذارد؛ هرچند از نوع خلاف مقتضای عقد یا مجهول باشد.

۴. نظرهای مختلف در خصوص صحت یا عدم صحت شروط الحاقی

در مورد صحت یا عدم صحت شروط الحاقی و آثار آن اختلاف نظر وجود دارد. دسته‌ای معتقدند که شروط الحاقی از جمله شروط ابتدایی است که ارتباطی به عقد پیدا نمی‌کنند و در نتیجه باطل‌اند؛ اما دسته‌ای دیگر معتقد به صحت و لازم‌الوفا بودن این دسته از شروط هستند که ابتدا نظریه بطلان آورده می‌شود و سپس نظریه صحت که نظریه مختار است، تبیین و تحلیل می‌گردد.

۴.۱. نظریه بطلان و دلایل آن

کسانی که شرط الحاقی را معتبر نمی‌دانند، به چهار دلیل استناد کرده‌اند که به آنها اشاره می‌شود.

۱. اجماع فقیهان بر لزوم ذکر شرط در عقد و اینکه اگر شرط در عقد ذکر نشود، لازم‌الوفا نیست. اجماع را صاحب ریاض نقل کرده است، در جایی که گفته است: «شروطی که قبل از عقد باشند، حکمی برایشان نیست [لازم‌الوفا نیستند] مطلقاً، چه اینکه جایز باشند یا نه. این مسئله اجماعی است؛ به دلیل نصوص فراوانی که وارد شده است؛ یکی از آنها خبر موثقی است که: هر شرطی که قبل از نکاح باشد، [عقد] نکاح آن را منهدم کرده است و آنچه که بعد از نکاح باشد، پس جایز است»^۱ (حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۱۱: ۳۳۶).

۱. الثانية: لا حکم للشروط إذا كانت قبل العقد مطلقاً سائغة كانت أم لا إجماعاً؛ للنصوص المستفيضة: منها الموثق: «ما كان من شرط قبل النكاح هدمه النكاح، وما كان بعد النكاح فهو جائز».

در مورد این دلیل باید گفت که اولاً: اجماعی که بر بطلان شروط قبل از عقد ادعا شده است؛ نه تنها در مورد شروط بعدی نیست؛ بلکه دلالت دارد بر اینکه شروط بعدی می‌تواند صحیح باشد و در حقیقت بین درستی و نادرستی شرط بعدی و قبلی تقابلی ایجاد شده است، بنابراین نمی‌تواند دلیلی برخلاف صحت شروط الحاقی باشد. در واقع دلیل اخص از مدعاست، زیرا ادعا بر بطلان شرط قبلی و بعدی است؛ ولی اجماع فقط بر بطلان شرط قبلی است که اخص است.

ثانیاً: در مورد شرط قبلی، قبل از اجماع این بنای عقلایی وجود دارد که آخرین اراده‌ها حاکم بر قرارداد طرفین است که در گذشته به آن اشاره کردیم و روایت هم مؤید این بنای عقلایی است؛ اما در شرط بعدی به همین دلیل عقلایی باید عقیده به صحت و نفوذ آن داشت. به عبارت دیگر، همان دلیلی که بر بطلان شرط و قرار سابق دلالت دارد، بر صحت شرط و قرار بعدی دلالت می‌کند. بنابراین دلیل اجماع و خود اجماع اگر تحقق داشت، مؤید نظر اعتبار داشتن شرط بعدی است. شایان یادآوری است که شرط قبلی همان‌طور که گفته شد، چنانچه در موقع انعقاد عقد مورد التفات باشد، اصلاً شرط قبلی نیست؛ بلکه شرط بنایی و مقارن است و همان‌طور که بعضی گفته‌اند، اجماع در صورت تحقق تنها بر عدم کفایت ذکر شرط قبل از عقد من حیث هو دلالت دارد و منافات ندارد که بر شرط قبلی در حین انعقاد عقد تبانی کنند و در نتیجه شرط مشروط شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱: ۱۱۸).

۲. شرط از ارکان عقد مشروط است؛ بلکه جزئی از عوضین است؛ بنابراین گفتن آن در عقد واجب است (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۶: ۵۷).

در این خصوص پاسخ داده‌اند که: «شرط از ارکان عقد نیست؛ اگرچه به منزله جزئی از یکی از عوضین است و چیزی که جزء شیئی باشد، غیر از آن است که نفس همان شیء باشد و اگر بپذیریم که از ارکان عقد باشد، ذکر رکن را هم لازم نمی‌دانیم؛ زیرا در صورت معلوم بودن سایر متعلقات عقد، صرف گفتن "فروختم" از یکی و گفتن "قبول کردم" از دیگری کفایت می‌کند و بنابراین بعد از صدق شرط بر تبانی، انشای قبلی کافی است و

نیازی به ذکر لسانی نیست؛ چون دلیلی بر آن وجود ندارد» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱: ۱۱۸).^۱

این دلیل هم هرچند ناظر بر شرط قبلی است، اما استدلال بی‌اعتباری، شامل شرط بعدی هم می‌شود و پاسخی که داده شده است، اشکال را نسبت به شرط بعدی برطرف نمی‌سازد. به نظر می‌رسد که شرط بعدی دستکاری و نوعی بازنگری در عقد قبلی و شروط آن است و همان‌طور که طرفین به سبب اصل حاکمیت اراده این توان را دارند که هنگام معامله شروطی را در عقد مورد نظر خود بگنجانند، این حق را هم دارند که در زمان بعدی در آن بازنگری کنند و در آن تغییر دهند و هیچ مانع شرعی برای این کار وجود ندارد. ذکر در عقد روش غالب است؛ اما در غیر موارد غالب، طرفین عقد برای تغییر شرط و حتی تغییر و اصلاح عوضین از چنین حقی برخوردارند.

۳. شرط به معنای الزام و التزام است؛ پس به انشای این معنی نیاز است (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۶: ۵۵).

پاسخ به این دلیل در مورد شرط قبلی روشن است، چراکه انشا همان‌طور که لفظی است، می‌تواند قبلی هم باشد و این ادعا که مقید شدن به چیزی، غیر از انشای آن است، صحیح نیست، زیرا تقیید عین انشای شرط است (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱: ۱۱۸).
در باره شرط بعدی اشکال قبلی وجود دارد، زیرا انشای شرط از انشای عقد جدا افتاده است و بنابراین پاسخ مذکور که بیشتر مربوط به شرط بنائی است، کافی به نظر نمی‌رسد. در خصوص این استدلال برای شرط بعدی این امر مسلم است که طرفین در توافق بعدی الحاقی یا تغییر شرطی را انشا می‌کنند و بنابراین اشکال یادشده کاملاً متفی است و نمی‌توان این انشای مؤخر را بی‌اثر دانست و برای آن اثری قائل نشد.

۴,۲. نظریه صحت شروط الحاقی و لازم‌الوفا بودن آن (نظریه مختار)

به عقیده نگارنده شروط بعد از عقد که از آن به شروط بعدی یا الحاقی تعبیر می‌شود،

۱. همچنین ر.ک: خوئی، ۱۴۱۳ق، ۳۵۴.

حتماً لازم‌الوفاست و نباید در لزوم آن تردید کرد. برای استدلال به این نظر ابتدا نکاتی چند مورد تذکر قرار می‌گیرد.

الف) شرطی که قبلاً مورد گفت‌وگو قرار گرفت، چنانچه هنگام انشای عقد مورد قصد طرفین قرار گیرد و شواهد و قرائن بر آن دلالت کند، تردیدی در لازم‌الوفا بودن آن نیست؛ کما اینکه فقهای امامیه از آن به‌عنوان شرط بنائی یاد می‌کنند و به هر حال با فرض ثبوت، عملاً جزء عقد و متقارن با آن است. البته ممکن است شرطی که قبلاً مورد گفت‌وگو قرار گرفته است، در هنگام انشای عقد مورد التفات نباشد و قرارداد به‌صورت مطلق انشا شود، بنابراین دو حالت متفاوت قابل تصور است. اما در مورد شرط بعدی چون عقد قبلاً انشا شد؛ بنابراین حتماً در هنگام گفت‌وگو در مورد شرط، عقد سابق مورد التفات بوده است و حالت عدم التفاتی که در مورد شرط قبلی گفتیم، در اینجا قابل تصور نیست. شرط به معنای حقیقی نمی‌تواند به‌صورت مستقل و بدون بستر لازم که قرارداد باشد، مورد گفت‌وگو قرار گیرد. البته در خصوص شرط قبلی نیز این بستر لازم است؛ ولی فرض این است که هنگام عقد مورد التفات قرار نگرفته و انشای عقد با غفلت یا کنار گذاشتن شرط و به‌طور مطلق صورت گرفته است.

ب) رضایت طرفین شرط لازم و کافی برای هرگونه ایجاد آثار حقوقی اعم از عقد و شروط آن است و با حصول آن نباید در ایجاد هرگونه اثر حقوقی تردید کرد؛ چه اینکه این رضایت در زمان انعقاد قرارداد وجود داشته باشد یا اینکه بعداً به طریقی حاصل شود؛ مانند بیع فضولی که رضایت لاحق تأثیر خود را در اعتبار قرارداد از زمان عقد بنابر نظریه کشف برجا می‌گذارد و اعم از اینکه در عقد باشد یا ایقاع؛ در مورد امور حقوقی باشد یا کیفری. این عنصر در همه شئون حقوقی هدف غایی است و چون رضایت وصفی برای وضعیت نفسانی و درونی است، کلیه عقود و ایقاعات به‌منظور ابراز این وضعیت مخفی مورد استخدام قرار می‌گیرند. کلیه قراردادها و معاملات و انشائات اعم از شکل‌های سنتی و نوظهور به این منظور تنظیم می‌شوند تا حصول تراضی را در مواردی که موضوع دوجانبه است (عقد) و حصول رضا را در مواردی که موضوع یکجانبه است (ایقاع) اعلام کنند.

البته عقد یا ایقاع باید وجود داشته باشند؛ چون جهت کشف وضعیت نفسانی اشخاص راهی جز این نهادهای حقوقی که در قالب‌های مختلف و روش‌های متعدد مثل گفتار و کتابت و اشاره و غیره بروز می‌کنند، وجود ندارد. در این باره علامه می‌گوید: آنچه به آن امر شده است، تجارت عن تراض است و رضا از امور باطنی است که دستیابی به آن مشکل است؛ پس شارع به منظور دستیابی به باطن اشخاص تلفظ ظاهری را شرط کرده و به امر نادر اعتنا نکرده است^۱ (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۴۸۸). در آیه شریفه «تجارتاً عن تراض» هم تنها به عنصر رضایت اشاره شده است.^۲

ج) تراضی هر زمانی که ایجاد و ابراز شود، تأثیر خود را خواهد داشت و همیشه آخرین رضایت‌مندی طرفین ملاک عمل خواهد بود. تراضی متأخر، بر تراضی یا تراضی‌های قبلی که در قالب قرارداد خودش را نشان می‌دهد و حتی بر کراهت سابق حکومت دارد. در روایتی که در خصوص نکاح وارده شده، آمده است که نکاح که اراده بعدی است، شرط قبلی را منهدم کرده و از بین برده است.^۳

اصل حاکمیت اراده هم این اقتضا را دارد و مبنای اصل مزبور اصل رضایت‌مندی دو طرف است. عنصر رضایت می‌تواند ذمه مدیون را بریء نماید، زیرا اگر مالی به سرقت رود یا غضب شود، رضایت صاحب حق آن را از ذمه مدیون پاک می‌کند؛ همان‌طور که این جوهر ناب حتی می‌تواند خون را از گردن جانی بزدايد. اینکه رضایت به شکل رضایت‌نامه رسمی یا عندالحاکم یا با شهادت باشد، اهمیتی ندارد و کشف رضا مهم است و تأثیر قطعی

۱. و لا بد من الصیغة الدالة على الإيجاب و القبول، للنهي عن الأكل بالباطل، بل المأمور به التجارة عن التراضی، و الرضا من الأمور الباطنة التي يعسر الوقوف عليها، فناطق الشارع الحكم باللفظ الظاهر توصلًا على علم الباطن غالبًا، و لم يعتد بالنادر.

۲. يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل آلا عن تكون تجارتاً عن تراض منكم (نساء: ۲۹).

۳. «ما كان من شرط قبل النكاح هدمه النكاح، و ما كان بعد النكاح فهو جائز»، رك: (۱) شيخ كليني، ۱۴۰۷ ق، ۵:

۴/۴۵۶، (۲) شيخ حر عاملي، ۱۳۸۲، ۲۱: ۴۷ أبواب المتعة ب ۱۹ ح ۴. (۳) ابن ابي جمهور، ۱۴۰۵ ق، ج ۱: ۲۱۸/

۸۴ (۴) الفاضل الهندي، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ۵۶.

دارد. در این خصوص آیه شریفه به طور صریح در خصوص شرایط بعد از عقد نکاح دلالت دارد. در آیه ۲۴ سوره نساء آمده است که: «و زنانی که از آنها استمتاع می‌ورزید، واجب است که مهر آنها را بپردازید و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر تراضی کرده‌اید. خداوند دانا و حکیم است».^۱ روایات متعددی هم در مسائل مختلف وارد شده است که می‌رساند، چنانچه اشخاص با هم اختلاف کنند و بعد به نحوی با هم تراضی کنند، همه اشکالات بعدی و ایرادات برطرف خواهد شد. مثلاً در مسائل علی بن جعفر در مورد شخصی سؤال شد که لباسی را به ده درهم با اجل معینی فروخته و سپس به ۵ درهم به طور نقدی خریده است. امام فرمود که اگر از ابتدا شرط نکرده باشند و دو طرف راضی باشند، اشکالی ندارد (علی بن جعفر، ۱۴۰۹ق: ۱۲۷).

علاوه بر این در بعضی روایات لزوم وفای به شرط بعدی در عقد نکاح به طور خاص مورد تأکید قرار گرفته است.^۲

د) توافق مبتنی بر رضایت جامع‌الشرایط هیچ‌گاه قابل عدول نیست و نمی‌توان به بیشتر از آنچه مورد رضایت قرار گرفته است، ادعایی را مطرح کرد. در واقع آخرین توافق همیشه ملاک عمل است و محاکم هم در رسیدگی به اختلافات اشخاص، آخرین توافق را مبنای رأی خود قرار می‌دهند.

ه) تغییر و اصلاح قرارداد بدون بروز اختلاف یا درخواست یکی از طرفین و توافق دو طرف حاصل نخواهد شد. این طور نیست که یکی از طرفین بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای شرطی را بر خود تحمیل کند یا تعهدی را بپذیرد و مسئولیت خود را بیشتر کند. توافق بر تغییر و تحول نسبت به عوضین و شرایط معامله، به سبب اختلاف در اجرای قرارداد و حتی برای رضایت قلبی یکی از طرفینی که از معامله ابراز نارضایتی کرده است، ایجاد می‌شود.

۱. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاخَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (نساء: ۲۴).

۳. ما كان من شرط قبل النكاح هدمه النكاح، و ما كان بعد النكاح فهو جائز «۲».

غیرقابل تصور است که کسی بعد از یک ماه از خرید منزل درحالی که هیچ مشکلی برای قرارداد وی وجود ندارد، بر مقدار ثمن از جانب خود بیفزاید یا شرطی را اضافه و به طرف خود اعلام کند. ورای تصمیم وی یا اختلافی است یا استدعایی و شاید هم برای جلوگیری از نزاع در آینده (ماده ۷۵۲ قانون مدنی).

با توجه به مطالب مذکور در مورد شرط الحاقی باید گفت که چون رضایت بر ایجاد شرط یا تغییر آن حاصل شده است و آخرین اراده طرفین مبنای عمل است و اصل حاکمیت اراده هم مقتضی آن است، بنابراین برای مشروط‌علیه که خود شرط را پذیرفته است، لازم‌الاتباع بوده و تردیدی در آن وجود ندارد. اینکه گفته شود که هرگونه شرط الحاقی یا تغییر شرط سابق یا هرگونه تعهدی مؤخر بر عقد از دسته تعهدات ابتدایی است، مطلبی کاملاً ناصواب و به دور از واقعیت است. البته امکان تحقق تعهد ابتدایی وجود دارد؛ اما نام آن را شرط ابتدایی گذاشتن، نادرست است؛ مگر اینکه در معنای شرط تصرف کنیم و معنای آن را به اموری غیرمربوط توسعه بخشیم. البته طبق نظریه امام خمینی (ره) حتی اگر شرط بعد از عقد [التزامات ابتدایی] را اساساً شرط ندانیم، ممکن است باز هم معتقد به وجوب عمل به آن باشیم، با ادعای الغای الغای خصوصیت از شروط ضمنی و اینکه مفهوم عرفی کلام رسول (ص) «المؤمنون عند شروطهم» این است که آنچه ملاک وجوب است، قرار مؤمنین است و اینکه مؤمنان به قرارها و التزامات خود متعهدند؛ بدون اینکه خصوصیت شرط (ضمنی بودن) دخالتی در این لزوم داشته باشد (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۰۴). بنابراین حتی با فرض اینکه شروط بعدی از دسته التزامات صرف باشند، باز هم به نظر ایشان لازم‌الوفای هستند.

۴,۳. شکل‌ها و انواع شروط قابل الحاق

در مواردی که قرارداد از نوع مستمر باشد، در صورتی که هنوز اجرای آن به اتمام نرسیده باشد و تعهداتی از طرفین باقی مانده باشد، امکان الحاق شرط به عقد وجود دارد؛ با این حال نباید الحاق را مختص به عقود مستمر دانست، زیرا در عقود آنی هم می‌توان شروطی را برای الحاق به عقد تصور کرد؛ برای مثال اگر طرفین در خصوص صحت یا بطلان

معامله‌آنی اختلاف داشته باشند یا یکی مدعی غبن در معامله شود، با توجه به اینکه زمینه‌ای برای نزاع فراهم است، با درج شرطی که در حقیقت امتیاز دادن به مدعی است و الحاق آن به عقد، قرارداد به نحوی تغییر می‌یابد. در واقع همان‌طور که اشاره شد، الحاق شرط همیشه با بروز نزاع یا حداقل ابراز نارضایتی از سوی یکی از طرفین و سعی در جلب رضایت مشروطه صورت می‌گیرد. نوع شرط قابل الحاق می‌تواند به همان اندازه تعداد شروط متنوع باشد؛ ولی ممکن است که الحاق برخی از شروط معقول نباشد. از میان شروط معمول قابل الحاق می‌توان به شرط فسخ معامله (خیار شرط) و نیز خیار تخلف از شرط (شرط خیار یا خیار اشتراط) اشاره کرد. حتی اگر بیع مطلق منعقد شده باشد، پس از مدتی و با فرض حدوث اختلاف، به‌ویژه در مورد ثمن مؤجل معامله، امکان درج شرطی که نتیجه آن انقلاب بیع مطلق به بیع شرط باشد، وجود دارد. برای مثال، اگر مقرر بود که تتمه ثمن در مدت معینی پرداخت شود، اما اجرای تعهد به تأخیر افتد و فروشنده مدعی خسارت شود و متعاقباً مقرر شود که در صورت عدم پرداخت تتمه مزبور در مدتی دیگر، معامله فسخ شود، باید چنین شرطی را که از نوع الحاقی است و بیع را مشروط می‌کند، نافذ و معتبر دانست. البته ممکن است که اشکال شود چنین توافقی در واقع اقاله معامله است؛ اما نباید از نظر دور داشت که شرطی که بعداً مقرر می‌شود، اثربخش است و همان تأثیری را دارد که هنگام معامله می‌توانست داشته باشد و ماهیت «بیع شرط» را به معامله گذشته می‌بخشد.

الحاق «شرط خیار» برای معامله قطعی گذشته هم می‌تواند بر اثر نقض تعهدی (اغلب تعهد پرداخت ثمن مؤجل) اتفاق بیفتد؛ به این صورت که اگر حصه‌ای از ثمن در مدت تعیین شده پرداخت نشود، پس از بروز نزاع توافق می‌شود که با پایان ضرب‌الاجل بعدی در صورت عدم پرداخت، برای فروشنده حق فسخ معامله ایجاد شود که قبلاً چنین حقی وجود نداشته است. در عمل قرارداد سابق از دو نظر دستخوش تغییر می‌شود؛ یکی اینکه مدت پرداخت حصه‌ای از ثمن افزایش پیدا می‌کند و دیگر اینکه شرطی به‌عنوان خیار تخلف از شرط به عقد سابق الحاق می‌گردد.

نکته آخر اینکه ممکن است طرفین هنگام انعقاد قرارداد که مطلق بود، توافق کنند که در آینده بتوانند شروطی را به عقد الحاق کنند، در واقع با تصمیم قبلی اقدام به الحاق شرط به عقد می‌کنند. در این خصوص ماهیت الحاق پیچیده‌تر از صورتی است که بدو تصمیم قبلی مبادرت به الحاق شرطی می‌کنند؛ از این حیث که آیا چنین شرط (که بعداً الحاق می‌شود) از شروط متقارن است یا از شروط غیرمتقارن؟ با این حال در صحت این‌گونه شروط نباید تردید کرد و براساس نظر مختار این قسم چون مبتنی بر توافق قبلی است، به طریق اولی لازم‌الوفا هستند.

۵. نتیجه‌گیری

از مطالب مذکور روشن می‌شود که شرط الحاقی از حیث ماهیت و احکام تفاوتی با شرط مذکور در عقد ندارد و همان‌طور که شروط ضمنی لازم‌الوفا هستند، شروط بعدی هم الزام‌آورند و نباید به سبب فاصله افتادن بین شروط بعدی با عقود خود آن را ابتدایی دانست و اثری برای آنها قائل نبود. التزام به شرط در لسان روایات و قواعد حقوقی مطلق است و تقید آن به «هنگام عقد» بی‌دلیل است. اصل حاکمیت اراده که بالاتر دید آخرین آن ملاک است و نیز لزوم وفای به توافق اقتضا دارد که به شروط الحاقی همانند شروط ضمنی بنگریم و تفاوت قائل شدن بین این دو دسته از این حیث (لازم‌الوفا بودن و نبودن) صحیح نیست؛ هرچند این دو از لحاظ دیگری مانند تأثیر شرط فاسد در عقد با یکدیگر متمایزند.

۶. پیشنهاد

با توجه به اینکه در خصوص شروط بعدی در محافل حقوقی استنباط‌ها و نظریات متفاوت ارائه می‌شود و این دو نظریه در محاکم هم رویه‌های متفاوتی را ایجاد کرده است، بنابراین پیشنهاد می‌شود که موضوع بازنگری در عقد از جمله شروط الحاقی در قانون مدنی به صورت ماده الحاقی توسط قوه مقننه تعیین تکلیف شود تا از صدور آرای متهافت جلوگیری به عمل آید.

کتابنامه

– القرآن الکریم.

١. آخوند خراسانى، ملا محمد کاظم (١٣٨٩). کفاية الاصول، ج ١، قم: مجمع الفكر الاسلامى.
٢. ابن ابى جمهور، محمد بن على (١٤٠٥ق). عوالى اللئالى، قم: دار سيدالشهداء للنشر.
٣. ابن جنيد، محمد ابن احمد (١٤١٨ق). مجموعه فتاوى، قم: بى نا.
٤. اشعري، احمد ابن محمد (١٤٠٨ق). النوادر، قم: مدرسة امام مهدي (عج).
٥. بستانى، بطروس (بى تا). محيط المحيط، بيروت: مكتبة لبنان.
٦. بيگدلى، سعيد (١٣٩٢). تعديل قرارداد، تهران: ميزان.
٧. جعفرى لنگرودى، محمد جعفر (١٣٩١). الفارق، ج ١، تهران: گنج دانش.
٨. جمال الدين، مصطفى (١٤٢٦ق). البحث النحوى عند الاصوليين، بيروت: منشورات وزارت الثقافة و الاعلام.
٩. حائرى طباطبائى، سيد على ابن محمد (١٤١٨ق). رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالدلائل، ج ١١، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
١٠. خمينى موسوى، روح الله (١٤٢١ق). كتاب البيع، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره).
١١. خويى، ابوالقاسم (١٤٠٩ق). مبانى العروة الوثقى، قم: منشورات دارالعلم.
١٢. _____ (١٤١٣ق). مصباح الفقاهه، نجف: مطبعة الآداب.
١٣. رضا، احمد (بى تا). معجم متن اللغة، ج ٣، بيروت: دارالمكتب الحياء.
١٤. زبيدى، سيد مرتضى (١٤١٤ق). تاج العروس، بيروت: دارالفكر.
١٥. شهيد اول، محمد بن مكى [عاملى] (١٤١٧ق). الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، ج ٢،

قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۱۶. _____ (۱۴۰۰ق). *القواعد والفوائد*، ج ۲، قم: مفید.
۱۷. شهیدی، مهدی (۱۳۸۷). *شروط ضمن عقد*. تهران: مجد.
۱۸. شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۱ق). *کتاب مکاسب*، قم: دارالذخائر.
۱۹. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۲). *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۲۱، چ پنجم، قم: انتشارات مکتبه الاسلامیه.
۲۰. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد ابن حسن (۱۴۰۰ق). *النهایه*، بیروت: دارالکتب العربی.
۲۱. _____ (۱۳۸۷ق). *تفسیر التبیان*، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. شیخ کلینی، محمد ابن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. طباطبایی یزدی، سید محمد (۱۴۲۱ق). *حاشیه مکاسب*، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۴. عاملی، محمد ابن علی (۱۴۱۱ق). *نهایه المرام فی شرح مختصر شرایع الاسلام*، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر [اسدی] (۱۴۱۴ق). *تذکره الفقهاء*، ج ۱۰، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۲۶. _____ (۱۴۱۹ق). *نهایه الأحکام فی معرفه الاحکام*، ج ۲۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۷. علی بن جعفر (۱۴۰۹ق). *مسائل علی بن جعفر*. قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۲۸. فاضل هندی، محمد ابن حسن (۱۴۱۶ق). *کشف اللثام*، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۹. فخر رازی (بی‌تا). *التفسیر الکبیر*، ج ۹، تهران: دارالکتب العلمیه.
۳۰. فیروزآبادی، محمد ابن یعقوب (۱۴۱۵ق). *القاموس*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). *قواعد عمومی قراردادها*. ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۳۲. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۸). *نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۳۳. معلوف، لويس (بی تا). *المنجد*، بیروت: دارالمشرق.
۳۴. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق). *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

References

- Al-Quran

1. Akhund Khorasani, M. k. (2010). *Kefaya al-Usul*, Qom: Majma al-Fekre al-Eslami. (in Arabic)
2. Ebne Abi Jomhor, M. (1985). *Avli al-Leali*, Qom: Dar al-Sayed al-Ashohda Le al-Nashr. (in Arabic)
3. Ebn Ebad, Al-Saheb Esmaiel, (1994) *Al-Mohit fi Al-loqat*, Beirut, Alam Al-KetabT. (in Arabic)
4. Ebn Jonayd, M. (1998). *Majmoaeh Fatavi*, Qom. (in Arabic)
5. Ashari, Ahmad Ebn Mohamad. (1988). *al-Navader*, Qom: Madrese Emam Mahdi Publishing. (in Arabic)
6. Khomeini (Imam) S. R. (2001). *Ketab al-Beya*, Tehran: Institute for Organizing and Publishing the works of Imam Khomeini (RA). (in Arabic)
7. Bostani, P. (Non date). *Mohit al-Mohit*, Beirut: Maktabah Lebanon. (in Arabic)
8. Bigdeli, S. (2013). *Taadil Qarardad*, Tehran: Mizan Publishing. (in Persian)
9. Jafari Langroudi, M. J. (2012). *Al-Fareq*, Tehran: Ganje Danesh. (in persian)
10. Jamalo Al-din, M. (2006). *Al-Bahs Al-Nahavi ende al-usoleen*, Beirut: Vezarat al-Seqfah val-Aalam, (in Arabic)
11. Hayeri Tabatabaee, S. A. (1998). *Riyaz al-Masael fi tahqiq al-Ahkam be al-Daleyl*, Qom: Al al- Byet Institute (in Arabic)
12. Khoei, A. Mabani (1989). *al-Orvah al-Vosqa*, Qom: Daro al-elm Publishing. (in Arabic)
13. Khoei, A. (1993). *Mesbah al-Feqaha*, Najaf: Maktab al-Adab. (in Arabic)
14. Reza, A. (Non date). *Moajam Matn al-Loqah*, Beirut: Dar al-Maktab al-Hayat (in Arabic)
15. Zobyedi, S. M. (1994). *Taj al-Aros*, Beirut: Dar al-Fekr (in Arabic)
16. Shahid Awwal, M. (1997). *Al-Durss*, Qom: Islamic Publishers office (in Arabic)
17. Shahid Awwal, M. (1980). *Al-Qawaid val_Favaid*, Qom: publishers Mofid. (in Arabic)

18. Shahidi, M. (2008). *Terms Of the contract*, Tehran: Majd Publishers. (in persian)
19. Sheikh Ansari, M. (1991). *Ketab Al-Makaseb*, Qom: Dar Al-Zakhaer Publishers. (in Arabic)
20. Sheikh Horr Ameli, M. (2003). *Tafsil Vasaeyl al-shiah ela Tahsil Masael al-Shariah*, Qom: Maktab al-Islamiyeh publishers. (in Arabic)
21. Sheikh Tosi, M. (1980). *Al-Nahayeh*, Beirut: Dar al-Kotof Al-Arabi. (in Arabic)
22. Sheikh Tosi, M. (2008). *Tafsi al-Tebyan*, Beirut: Dar Ehya al-Toras al-rabi (in Arabic)
23. Sheikh Kolyni, M. (1987) *Al-Kafi*, Tehran: Dar al-ketab Al-Islamiyeh (in Arabic)
24. Tabatabai Yazdi, S. M. (2001). *Hashiye al-Makaseb*, Qom: Esmailiyan Institute. (in Arabic)
25. Ameli, M. (1991). *Nahayat Al-Maram fi sharhe Mokhtasar Sharayea Al-islam*, Qom: Islamic Publishers office. (in Arabic)
26. Allameh Helli, H. (1994). *Tazkerat Al-Foqaha*, Qom: Alo Al-Byet institute. (in Arabic)
27. Allameh Helli, H. (1999). *Nahayat Al-Ahkam fi Marefat Al-Ahkam*, Qom: Islamic Publishers office (in Arabic)
28. Ali ebn Jafar (1989). *Masayel Ebne Jafar*, Qom: Alol Al-Byet institute (in Arabic)
29. Fazel hendi, M. (1996). *Kashf Al-lesam*, Qom: Islamic publishers office (in Arabic)
30. Fakhre Razi (Non date). *Al-Tafsir Al-Kabir*, Tehran: Dar Al-Ketab Al-Elmiyeh. (in Arabic)
31. Firoz Abadi, M. (1995). *Al-Qamos*, Beirut: Dar Al-Ketab Al-Elmiyeh. (in Arabic)
32. Katoziyan, N. (2004). *Qavaid Omomi Qarardadha*, Tehran: Stock Company Publishers. (in Arabic)
33. Mohaqqueq Damad, M. (2009). *General Theory Of Conditions and Obligations in Islamic Law*, Tehran: Islamic Publishing Center. (in persian)
34. Malof, L. (Non date). *Al-Monjed*, Beirut: Dar Al-Mashreq. (in Arabic)
35. Naraqi, M. A. (1997). *Avayed Al-Ayyam fi bayan Qavid Al-Ahkam*, Qom: office Propaganda Islamic Publishers. (in Arabic)